

برگی از تاریخ قاجار
(طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان)
از سید محمدصادق حسینی تنکابنی (زنده در ۱۲۵۵ هـ)

به کوشش علی اکبر صفری

تاریخ‌نویسی قاجاریه، همواره به کلی گویی و تعریف و مبالغه پرداخته و آنچه نانوشته مانده، تاریخ واقعی و راستین مردم است. گویا این قانون همیشگی تاریخ این سرزمین است: یا آنچه می‌خواهند و آنچه می‌گویند بنویس یا بمیر. به گفته فرمانفرمائیان: «یا خزعبلات نویس یا بمیر». برای نمونه درباره شناخت و تعداد زنان و فرزندان و نوادگان فتحعلی‌شاه قاجار، چند کتاب مانند تذکره خاوری، اکسیرالتواریخ، تاریخ ذوالقرنین یا خاتمه روزنامه‌چه همایون، تاریخ عضدی، ناسخ‌التواریخ و تاریخ منتظم ناصری نوشته شده است، ولی در منابع تاریخی قاجار، کوچک‌ترین اشاره‌ای به رنج‌ها، مصیبت‌ها و بدبختی‌های مردم فلک‌زده نشده است. چگونه این وقایع بزرگ، نانوشته مانده است؟ گویا در این سرزمین، تاریخ همان است که نباید نوشته شود! متن پیش رو، رهیافتی به اندرون تاریخ دهه پایانی حکومت فتحعلی‌شاه قاجار است. نقبی به هزارتوی حکومت قاجار در ایران. در آن نویسنده، سید محمد صادق حسینی تنکابنی، گوشه‌های از بالای وبا و طاعون را در تنکابن، مازندران و گیلان شرح داده است. این متن، روایتی ناگفته از منظره‌های تکان‌دهنده و رقت‌بار اهالی مصیبت‌زده تنکابن و اطراف است.

نسخه شماره ۱۶۸۹۸ کتابخانه مجلس، جنگ شعری است به یادگار مانده از نیمه قرن سیزدهم به قلم سید محمد صادق حسینی تنکابنی که آن را برای ثبت برخی اشعار فراهم آورده است. در این مجموعه جز

۱. آژند، یعقوب، تاریخ نگاری در ایران، تهران، نشرگستره، ۱۳۶۰، ص ۱۱۹

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی‌اکبر صفری

این متن تاریخی، اثر دیگری به نثر موجود نیست. مجموعه آنچه در این جنگ آمده، عبارتند از: نان و حلوا اثر شیخ بهایی؛ مثنوی پیرو جوان از محمدنصیر طبیب اصفهانی؛ قطعه‌ای از مثنوی لیلی و مجنون؛ شرح قصیده گبریه (ترسائیه) خاقانی از مؤلف؛ اشعاری سروده مؤلف؛ گزیده اشعار آذری اسفراینی؛ اشعاری از وحدت کرمانشاهی؛ مثنوی آذر بیگدلی؛ دوبیتی های باباطاهر عریان؛ برگزیده هجویه یغمای جندقی؛ شرح قصیده ذوقافیتین از مؤلف و فرس نامه منظوم حزین لاهیجی

شرح حالی از مؤلف

تنها منبع برای شناخت این نویسنده، همین جنگ است. در این جنگ نخستین ترقیمه مؤلف دارای تاریخ ذی‌قعدة ۱۲۳۹ ق است و آخرین آن تاریخ ۱۲۵۵ هـ دارد. کاتب، این جنگ را برای فرزندش، سید نصرالله نگاشته و در برگ ۱۶ پ و ۱۷، نشان مهر بیضوی فرزندش با عبارت «نصرمن الله و فتح قریب» دیده می‌شود.

در کتابخانه مدرسه آیت الله بروجردی نجف اشرف، نسخه‌ای از رساله‌الشروط نگهداری می‌شود که به خط سید ابوالحسن فرزند سیدمحمدصادق حسینی تنکابنی است. احتمال می‌رود این شخص، فرزند دیگر مؤلف باشد.

آنچه از مطالب جنگ بر می‌آید، چنین است؛ مؤلف در شعر، ادبیات و علوم عربی مهارت و آگاهی بسیاری داشته، همچنان که چیره‌دستی او در خط نسخ و نستعلیق شکسته در این نسخه دیده می‌شود. از گزارش تاریخی او از منطقه رشت و تنکابن، روشن است که در این مناطق زندگی را به سربرده و خود در این وقایع حضور داشته است. ثبت تاریخ معاصر و گزارش رویدادهای آن، بازگوی شخصیت علمی و دانش روزآمد مؤلف است. از سوی دیگر، دستیابی او به سروده‌های شاعران معاصرش مانند یغما، صباحی بیگدلی، آذر بیگدلی و طبیب اصفهانی، نشان دیگری از تلاش و ذوق ادبی او برای فراهم کردن مجموعه‌ای تازه و بدیع و متنوع است.

به راستی اشعار این شاعران، چگونه به سرعت به آن سوی سرزمین پهناور ایران رسیده است؟ تردیدی نیست جنگها و مجموعه‌ها، یکی از رسانه‌های فرهنگی روزگار پیش از چاپ بوده است.

نگاهی به آثار مؤلف

مؤلف در برگ ۱۷ پ و ۱۸ سروده‌ای از خود را قلم زده است و این مثنوی دوازده بیت، خاطره‌ای از مؤلف در منطقه گرگ دشت تنکابن و بارش باران و کنایه شاعر به خوشی‌های ناپایدار جهان و ارزشمندی نام نیک است. متن این سروده، چنین است:

خرامان برفتیم تا گرگ دشت

یکی روز با جمعی از بهر گشت

۱. الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۸۵.

نشستیم و گفتیم لختی سخن
به دل شکر یزدان نمودم بسی
چو آسوده گشتیم از رنج راه
ببارید باران بسیار سخت
شب تیره سوی رباطی شدیم
یک از هم‌رهان مرد آموزگار
نمود و چه خوش گفت گفتا جهان
چو یک دم نشینی تو فارغ ز غم
در این دشت فارغ ز هر شور و شر
بسی چون تو دیدم در آن مرغزار
جهان را مجال درنگی نماند

چو مرغان خوش نغمه سخن چمن
که خرم‌تر از ما نباشد کسی
پدید آمد آن‌گاه ابر سیاه
که از شدت آن بشستیم رخت
که بود آن رباط از بنای قدیم
روان آب دیده چو ابر بهار
کجا خواهد آسایش بخردان
پدید آورد آسمان کوه غم
تفرج کنان آمدی ای پسر
برفتند و نبود جهان پایدار
خنک آن کز او نام نیکی بماند

اثر دیگر او، شرح مزجی قصیده در شصت بیت شاعری عرب به نام متینی است، و در آن برخی ابیات، همراه تجزیه و ترکیب و شرح آمده است. این شرح در برگ (۶۵ تا ۷۱ر) این مجموعه، به خط نستعلیق شکسته کتابت شده است.

تألیف دیگر، شرح مزجی قصیده گبریه (ترسائیه) خاقانی است. در این متن به شرح کلمات دشوار و عبارات مشکل و پیچیدگی‌های شعری این قصیده پرداخته است. این شرح در برگ (۲۲ تا ۲۷پ) مجموعه به خط شکسته نگارش یافته است.

آخرین اثر او نوشته‌ای درباره تاریخ تنکابن و گیلان و مازندران در روزگار قاجار است که شرحی از آن گفته خواهد شد. این اثر برگ (۶۰ تا ۶۵ پ) جنگ را در بر گرفته و به خط نستعلیق شکسته کتابت شده است.

درنگی در این متن تاریخی

حسینی تنکابنی در این نوشته با شرح بیماری‌های مهلک و همه‌گیر وبا و طاعون، سال وقوع آن را مشخص نکرده است. شروع تدریجی این بیماری که به مرگ سیاه شهرت دارد، به سال‌های پیش از ۱۳۴۵ بر می‌گردد و تا سال ۱۳۵۰ ق ادامه داشته است.

محدثی لسان‌الملک سپهر در رویدادهای سال ۱۲۴۵، اشاره‌ای گذرا به این واقعه دارد:

...هم در این سال، بلای وبا در ایران بالا گرفت و از چاکران درگاه شاهنشاه، میرزا زکی نوری مستوفی درگذشت. و فرزندش میرزا محمدمتقی، به جای او منصوب گشت و محمدهسن خان دولوی قاجار وداع

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی‌اکبر صفری

جهان گفت و پسرش محمدمین خان بجای او نسقچی باشی شد.^۱
در تاریخ منتظم ناصری نیز اشاره‌ای کوتاه به این بلا شده است:^۲ [شرح وقایع ۱۲۴۶]: بروز وبای سخت در این مملکت [روس] که از ایران به اینجا سرایت کرده است، یعنی از راه تفلیس و از راه قفقاز و حاجی ترخان و ساراتو به مسکو آمده و جمعیت زیادی هلاک می‌سازد...

[شرح وقایع ۱۲۴۷]: هم در این سال طاعون شدید در مازندران و گیلان بروز کرده و خلقی را بکشت. میرزا محمود قاجار در تاریخ صاحبقرانی در شرح وقایع سال ۱۳۴۵ ق چنین نوشته است: «در این سال از اوایل و اواسط و اواخر بلدان و امصار و دیار ایران زمین، اغلب و اکثر بروز وبا و شدت طاعون بود. خاصه در گیلان و مازندران و کرمانشاهان و قزوین و طهران و بعضی قصبات قلمرو و بغداد و آن حدود و شوشتر و دزفول و آن سامان بی‌طرز منشیانه و اغراق مترسلانه زیاده از پانصد هزار کس در این ولایات آدم به تلف رفت. به التماس جمعی از مخادیم و احباب بنده درگاه حضرت شهنشاه و آسمان جاه، کتابی در معالجه و مداوا و دعاهای مجرب و تجربیات در رفع طاعون و دفع وبا، موسوم به ضیاءالمحمود به جهت دعای خیر ذات حضرت صاحبقرانی نوشت.»^۳

برای یافتن رد پای دیگری از این واقعه، به کتاب ضیاءالمحمود، اثر دیگر میرزا محمود قاجار که برای دفع وبا و طاعون این سال‌ها نگاشته، مراجعه شد. نسخه این کتاب به خط مؤلف در مرکز احیاء میراث اسلامی قم به شماره ۶۴۱۴/۲ نگهداری می‌شود و تألیف آن در تهران در تاریخ جمعه اول جمادی الاولی سال ۱۲۴۷ ق پایان یافته است. در این مجموعه، مطالبی درباره وبا و طاعون در سه فصل به شرح زیر آمده است: فصل اول در اوراد و طلسمات و اذکار و طریقه ادای آنها؛ فصل دوم در تجربیاتی چند؛ فصل سوم در گیاه و میاه و ادویه و اغذیه.

میرزا محمود قاجار در مقدمه این کتاب، آگاهی دیگری از این رویداد به دست داده است:

«... مدت هفت سال است که از وبا طاعون در روم و ایران آثار مرض وبا که استیلائی تمامی در بلدان داشت ظهور طاعون از پارسال ابتدا در آذربایجان نمود و به گیلانات سرایت کرده، به مازندران و طهران و قلمرو کرمانشاهان و نهاوند و عراق عرب از بغداد و کربلا و موصل و دیار بکر و حلب و حجاز و نواحی شیراز از مکه و مدینه تعداد مقتولین و عداد مرحومین گیلانات قریب به صد هزار نفر انانث و ذکور به درجه فنا و به رحمت خدا فایز و حساب اموات مازندران، بیشتر از گیلان شد، اگر چه:

بی‌قضای او نیاید هیچ مرگ بی‌رضای او نیفتد هیچ برگ

۱. لسان‌الملک سپهر، محمدتقی خان، *ناسخ‌التواریخ؛ سلاطین قاجاریه*، جزء دوم، تهران اسلامی، ۱۳۴۴، ص ۴۷.
۲. اعتمادالسلطنه، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، تحقیق محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷، ص ۱۶۰۵، ۱۶۰۷.
۳. محمود میرزا قاجار، *تاریخ صاحبقرانی*، تصحیح ناره جلالی، تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۲۹۴.
۴. ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء اسلامی، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۳.

یکی از علماء زنده مانده آن بلد، مکتوبی به مصحوبی، یکی از اصحاب مرقوم در آن نوشته بود که در شهر ساری یا بار فروش، هفتصد طفل از بی شیری، لب شیره جان بستند، کرباس تا زرعی مکتومان برای موتی الناس به هم نرسید. آنچه بود، دست غسل و پای نقاب نبود، با پلاس و پشمینه و چیت فرنگ و کهنه دیرینه در گور و قبور مسلمانان را کفن و دفن کردند. اغلب و اکثر در خانه‌ها و ویرانه‌ها افتاده و رو گشاده ماندند و مردند. ولایت کرمانشاهان بعد از رحلت مقری و مفتی و شاعر و ذاکر و سید و مطلق و مقید و که از آن جمله جناب خیرمآب، آقامحمد اسماعیل خلف الصدق مرحوم آقا محمدعلی بهبهانی و جمعی از فضلاء و فوجی از ندما و شعرا از آن جمله حسن خان طایر شیرازی که حقیقت پسندیده رفقا و برگزیده ما بود. جناب ملاذ اطیاب و مآب احباب زبده خانواده شریعت و عروۃ الوثقائی حقیقت جناب آقا محمود بهبهانی که بهتر اولاد مرحوم آقامحمدعلی مذکور می‌باشد. و حسب الاشاره پادشاهی ولایت طهران از یمن قدوم و کرم ایشان آبادان است. به آقای مطلق و مروج طریقه حق، آقامحمد جعفر که مهتر اولاد مرحوم آقا محمد علی می‌باشد، اضطراب و اظهاری مرقوم که از ایشان معلوم شد، عده موتائی را که تعداد و حصری نتوانستند تخمیناً نوشته بودند که از ماندگان زنده و مردگان پاینده، بیش از سه هزار نفر در آن شهر و نواحی باقی نمانده؛ البته صد و پنجاه هزار نفر جمعیت در آن ولایت موجود بود که مفقود شدند. قصیده فریده ادیب ارباب جناب وزارت مآب، میرزا محمدتقی منشی الممالک در این فوت و موت کرمانشاهان انشاد کرده، مطلع آن این ابیات است :

دیدی از دور دوران کرمانشاهان چسان شد عشرت به جهان بود عبرت به جهان شد

شهر بغداد که از استیلائی این امراض مشابه سواد کوفه شهر کوفه شد؛ کمتر کسی زنده بدر رفت. جسد جمله نصیب سگ و ددان گردید. از حجاج، نزدیک به صد و بیست هزار نفر در منا و عرفات، در سه روز مفقود گردید. در قصبه نهاوند نکبت پیوند صد من کافور در کار میت رفت. البلیۃ اذا عمّت طابت. عدد کشته به ایت نیت صادق آید؛ از سواحل بحر و مراحل بر مقهوران بلاء وقتی زمین آدم را فرو می‌برد و امسال آدم زمین را. از فضل خدا و از رحمت سایه خدا و از برکت سایه ظل الله و از ادای آرزوی ما در طهران، بیش از هفت هزار فر به تلف نرفت. الحمدلله به خانواده پادشاهی، از بزرگ و کوچک و خرد، آسیبی نرسید. امید آنکه تا قیام و قیامت، پادشاه صاحبقران و احفاد و اصحاب او به سلامت باشند. آمین آمین

ترا صاحب سلامت گفتم و خود را دعا کردم

و لیک در این شهر به این کثرت و شأن و مقر خلافت چنان از وجود انسان خالی ماند که در و دیوار آن آواز تنهایی می‌خواند. ویرانه‌ای بود که به جز یک دل دیوانه در او نبود، نظر به عرف عوام «علی ماند و حوضش» یعنی مطاعی ظل السلطان ماند حسب المأمور و بنده مظلوم مجبور گفت

یاران من از آن دیوان نیم که ز لاحولی ز پا افتد تنم

روزها گر رفت، گو رو باک نیست تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

از عرض یاران و دوستان و اخوان از اطراف و مقتضی انصاف در مجال در ترتیب و ترکیب افراد معالجات

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی‌اکبر صغری

در تربیت و تسوید اوراد و احداث مسؤل جمله‌ای به اجابت مقرون در وباء و طاعون و دفع این و آن چه دعا و طلسم و آنچه دوا و اسم در حفظ بنده ائیم و تعهد ضبط و تمکن ربط درآمد، مسلماً موافق و مترتب نظر، به فرمایش ایشان به نگارش آنها جدی وافی و جهدی کافی شد...»

منبع دیگری درباره این فاجعه، سفرنامه ستوان آلکس بارنز، عضو انجمن سلطنتی بریتانیا و مأمور عالی رتبه کمپانی هند شرقی است که گزارشی از این منطقه را در سال ۱۸۳۱-۱۸۳۳ م قلم زده است. و در این سفرنامه خاطرات خود را از طاعون منطقه، چنین گزارش می‌دهد:

در ادامه سفر، وقتی شهر اشرف [بهشهر کنونی] را در حدود یک مایل پشت سر گذاشته بودیم، متوجه شدم که راه اصلی مسدود است و یک روستایی با یک چوب دستی بر سر راه نشسته بود تا از عبور مسافران جلوگیری کند. این در حکم سازمان بهداشت در شهر اشرف بود، زیرا ما اینک برای اولین مرتبه از شیوع بیماری طاعون در شهر ساری مطلع شدیم. ساری مرکز ایالت مازندران و شهری بود که در آن روز قصد داشتیم در آنجا اطراق کنیم. ما به راهمان ادامه دادیم و در روستایی واقع در فاصله دو مایلی شهر ساری فرود آمدیم. و در اینجا بود که اطلاعات ما درباره وجود بیماری طاعون در ساری تأیید شد. من اینک در راه عزیمت به بارفروش و بندر آن در کنار دریای خزر بودم. این بندر تا اندازه‌ای واجد اهمیت بود و من امیدوار بودم که در آن جا کشتی‌های روسی را بیشتر ببینم و با دریای خزر و مردم آن حوالی بیشتر آشنا شوم، ولی برنامه‌هایم را فوراً تغییر دادم و برای این که به سرعت از حوالی دریای خزر و مازندران فاصله بگیرم آماده شدم.

صبح روز بعد در راه تهران را پیش گرفتم و هنگامی که از باروی شهر ساری خارج میشدیم، با واقعه تکان دهنده‌ای مواجه شدیم. راه ما از کنار گورستانی می‌گذشت و موقعی که از آنجا عبور میکردیم، دو پسر بچه مشغول کندن گوری برای دو جسد بودند که در کنارشان قرار داشت. این صحنه مرا به وحشت انداخت، زیرا اجساد مربوط به مردمانی بودند که در اثر طاعون تلف شده بودند. وقتی که این پسر بچه‌ها ما را مخاطب ساخته التماس میکردند که به عنوان مسلمانانی خوب در غسل دادن اجساد به آنها کمک کنیم حیرت ما بیشتر می‌شد. آنها با صدای بلند گفتند «که برای جبران زحمتی که شما می‌کشید، پنج قران به شما می‌دهیم.» سکوتی در میان ما حکم‌فرما شد و کسی پاسخی نداد. ما در حالی که بر سرعت تاخت اسب‌هایمان افزودیم، از ساری فاصله گرفتیم.

این شهر در سال گذشته چنان به شدت در اثر طاعون صدمه دیده بود که در این زمان جمعیت آن از سیصد نفر تجاوز نمی‌کرد و همین عده هم کسانی بودند که بیماریشان بهبود یافته بود و ایرانی‌ها اعتقاد دارند که انسان بیش از یک‌بار دچار طاعون نمی‌شود. اکنون تقلیل فوق‌العاده نفوس در شهر، جلوی بیماری را گرفته، ولی زمینه بروز طاعون در ساری وجود دارد. به من گفتند بیماری در سال گذشته، از شهر آسترخان [حاجی طرخان یا هشترخان] منشأ گرفته و در بارفروش شیوع یافته است. با شنیدن این موضوع، تمام کنجکاو من برای دیدن آن شهر از بین رفت.

در طی راه، یکی از اهالی استراباد که راهی تهران بود، شرحی درباره بیماری طاعون که سال گذشته در

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری

شهر شیوع پیدا کرده بود، بیان داشت. این مرد پسری از دست داده بود و او و همسرش به آن بیماری مبتلا شده بودند. همسرش، در آن هنگام، مشغول شیردادن بچه‌اش بوده، گرچه او می‌خواست به این کار ادامه دهد، ولی طفل از مکیدن شیر خودداری می‌کرد.

طاعون در افراد مبتلا در دهمین روز به اوج خود می‌رسید و همواره با هذیان همراه بود. این شخص ضمن این که مرا از صحت اظهاراتش مطمئن می‌ساخت، گفت که شخصاً وحشت‌ناکانه‌ای را تحمل کرده که در آن هشت تا ده گریه، بچه‌اش را به روی زمین به طرف درب می‌کشیده‌اند و او با سختی تمام، آنها را رانده بود. این موضوع را با قطعیت اظهار می‌داشت و معتقد بود که بیشتر مردم را سگ‌ها و گربه‌ها از بین برده بودند و اثر گرسنگی و بیماری آنقدرها نبوده است. هیچ کس به خانه‌ای که آلوده شده بود، نزدیک نمی‌شد و هیچ بیماری، حتی به بیمار دیگر کمک نمی‌کرد.^۱

بانوی شاعر آذربایجان؛ حیران خانم خویی (۱۳ق)، این واقعه را به سال ۱۲۴۷ به نظم کشیده است:

ای خدا مردمان هلاک شدند	نوجوانان به زیر خاک شدند
مادران دل شکسته و نالان	مرده شورند بهر فرزندان
ای خدا این بلا شدید شده	از فرج خلق نا امید شده ^۲

فراز دیگر این تاریخ به جنگ‌های داخلی عباس میرزا نایب‌السلطنه (۱۲۰۳-۱۲۴۹ق) پسر فتحعلی‌شاه و ولیعهد او اختصاص دارد. جنگ با روس‌ها در سال ۱۲۴۷ق و مأموریت حکومت خراسان در سال پایانی عمر و درگذشت او از موارد یادآوری شده در این متن است. فصل آخر این تاریخ، ویژه محمد شاه قاجار (۱۲۲۲-۱۲۶۴ق) فرزند عباس میرزا و به قدرت رسیدن اوست. نویسنده اشاره‌ای کوتاه نیز به وفات فتحعلی‌شاه و تاج‌گذاری محمدشاه و شورش شاهزادگان در گوشه و کنار ایران دارد و از سودای سلطنت شاهزاده‌ای در ولایت طبرستان یاد کرده است. در سفرنامه رضا قلی میرزا، نوه فتحعلی‌شاه، درباره حاکم این منطقه در زمان پادشاهی محمدشاه آمده است:

اول محمد قلی میرزا ملک آراء که از همه اسباط خاقان مغفور به حسب طول عمر بزرگتر و بر همه مهتر بود و از جانب خاقانی به حکمرانی مملکت طبرستان و استرآباد سرافراز، ولی به علت ضعف بنیه و علل جثه هوس دارائی سلطنت نجسته و با وجود کبر سن و کثرت اولاد و احفاد و حصانت مملکت طبرستان و استرآباد و بیست هزار نفر نوکر آبائی و اجداد، گردن انقیاد در پیش نهاده، هوای خدمت کرده، هرچند اهل آن مملکت و بزرگان آن ولایت جمعیت و شورش کرده، او را به خدمت‌گزاری و هواخواهی خود و صعوبت و حصانت مملکت مستظهر و امیدوار کردند مفید نیفتاد. عاقبت به تحریک و ترغیب پسرش بدیع الزمان

۱. بارتز، ستوان آکس، سفرنامه بارتز؛ سفر به ایران در عهد فتحعلی‌شاه قاجار، ترجمه حسن سلطانی فر، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۳۶، ص ۸۸-۹۰.
۲. فاضلی خویی، جابر، تذکره‌الفضلاء در تاریخ علماء، عرفا و شعراء خوی، تحقیق علی صدرائی خویی، قم، نشر قسیم، ۱۳۸۸، ص ۱۰۱.

میرزای صاحب اختیار، ابتدا میرزا جعفر وزیرش را به خدمت فرستاده، بعد خود و چند نفر از اولادش به پایه سریر سلطنت حاضر گشته، مورد ذلت و خفت بی‌اندازه گردید و در کمال ابتذال مورد طعن کبار و اطفال آمد.^۱

متن نوشته تاریخی قاجار

بر ضمیر ارباب بصیرت و عبرت پوشیده نماند که در عهد سلطان صاحبقران و پادشاه کامران که تمامی ایران در تصرف شهزادگان صاحب اقتدار بوده و هریک را اولاد و احفاد کمتر از هفتاد، هشتاد نفر نبوده‌اند و نسل پادشاه عالم پناه قرب پانصد نفر بل متجاوز بود.^۲ ازدحام دهاقین و امصار در سلطنت سلطان روزگار شهنشاه با وقار فتعلی‌شاه قاجار به مرتبه‌ای رسید که در هیچ بلدی، مکانی خراب و در هیچ قریه، موضعی بیکار نمانده، ناگاه اثری از وباء ظاهر و آشکار شده، در تمامی عراق و طبرستان و آذربایجان، خلائق به موت فجأة و اسهال و حبس بول گرفتار شده؛ ولی ظاهراً مسری نبوده در خانواده‌ای که بیست نفر بودند، یک نفر هلاک و دیگران را تاثیری نمی‌کرد و بالعکس، بلکه در قریه [به] یک نفر، دو نفر اکتفا می‌کرد. تا مدت هفت سال متجاوز، خلائق به این بلیه بودند؛ بعد اثری از طاعون در آذربایجان ظاهر شده، خلق چون برگ خزان پراکنده و ریزان شدند. به هر کسی می‌رسید، یک ساعت فرصت نمی‌داد و منتهای مهلت او یک شبانه روز، به ندرت می‌شد. به هر خانواده رسیدی، دمار از روزگار ایشان برآورد و دیاری نگذاشتی. از آنجا به گیلان از گیلان به تنکابن و بعضی دهات کجور و نور عبور کرده، به مازندران رسید. گیلان را بالکلیه ویران ساخت، عمارت شهر رشت را «چنان عالیها سافلها» ساخته، وارث دوری برای بناها و املاک نمانده که دستی از دور بر آتش دارند. چه نازنین جوانان که باخط نورسته، بر خاک مذلت نشست، دست از جان شسته، انتظار مرگ را می‌کشید؛ پدر افتاده به چشم حسرت می‌نگریست و برجان خود می‌گریست؟! بسا دختران که سیمین عذار بسته نگار را، مادران در احتضار گذاشته، از ایشان گریزان شده که شاید جانی به سلامت و کونی به ملامت بیرون برند، که به اندک ساعتی گرفتار شده، پیش از ایشان حیات را وداع کردند.

۱. فرمانفرمائی قاجار، اصغر، سفرنامه رضا قلی میرزا نوه فتحعلیشاه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۷-۱۸.
۲. میرزا فضل‌الله خاوری حسینی شیرازی در تذکره خاوری نوشته شده در سال ۱۲۵۴ ق. در این باره چنین نوشته است: «اولاً این مطلب ثابت باشد که از بدایت سلطنت ابوالملوک اعنی کیومرث پیشدادی تاکنون، احدی از ارباب تواریخ پادشاهی را به این کثرت، اولاد در عرب و عجم و ترک ذکر نکرده اند. از بدایت عهد تکلیف تا زمان مفارقت روح از کالبد شریف موافق ثبت ارباب تنجیم معادل دویست و شصت اولاد ذکور و اناث از آن برگزیده امهات و آبا از کتم عدم به عرصه وجود آمده. مساوی یکصد و پنجاه و نه نفر در ایام حیات آن خلاصه ممکنات متدجا سرای هستی را وداع گفته در خاک نیستی خفته اند. یکصد و یک نفر ذکور و اناث بعد از وفات موجود بودند و از قراری که ذکر خواهد شد، دو نفر ذکور هم به فاصله‌ای قلیل، روی به دیار آخرت نمودند. اکنون موازی پنجاه و سه پسر و چهل و شش دختر، در عرصه شهود آشکارند و اولاد و نیایر ایشان نیز افزون از حوصله شمار. عدد بنین و بنات، بلافضل از صلب و بطن شاهزادگان پاک اصل که در این رساله به تحریر درآمده، به جز نیایر نواب شاهزادگان موازی هفتصد و هشتاد و چهار نفر است...: خاوری حسینی شیرازی، میرزا فضل...، تذکره خاوری، تصحیح میرهاشم محدث، زنجان، نشر زنگان، ۱۳۷۰، ص ۱۴.

در محال رانکوه و تنکابن نیز اکثری از قراء را عمارت سمت هی خاویة علی عروشها بود. احدی باقی نمانده، هر که در ابتداء این حادثه گرفتار این بلیه گردید، طعمه شغال و سگ گردید. در مکانی دستی افتاد و در محلی سری. هریک از دور می‌دید، دست بر سر، می‌گریخت. سنت کفن و طریقه دفن منسوخ شده [بود]. کسی را که ده هزار تومان زیاده خلف بود، بلا وارث، مرحوم و از دو زرع کرباس محروم شد. بعد از اینکه از هزار، یک نفر استخلاص از مرض حاصل ساخته، چند نفری شدند، با لباس‌ها اموات خود را دفن می‌کردند و وارث دیگران شده، هرچه از کسی باقی مانده بود؛ تمامی را تصرف کرده، صاحب را در خاک پنهان می‌کردند.

در مازندران و ساری و آمل و بارفروش، نشانی و از خلق بلاد، خبری و از بناهای امصار، اثری باقی نمانده [بود]. در عراق بعضی از بلاد کمال شدت کرده، ولی در برخی از شهرها، چندان خرابی نکرده بود. در دارالمرز سرایت بیشتر بود تا به حدی که شخص مبتلا را دست.... و بعد از یک ماه شخصی را دست دادی، همان ساعت حیات را وداع کردی و چون علاجش جز فرار نبود، بلکه در خانواده ظاهر شدی و یک نفر و دو نفر را هلاک کرده، بقیة‌السیف از آن منزل حرکت کرده و در جای دیگر آرام گرفته، بعد از پنج روزی باز نقل مکان کرده، به جای دیگر نقل نمودندی.

ممکن ظهورش در عدم بودی. لهذا مردم از یکدیگر گریزان و اشک حسرت از دیده ریزان، نمونه «یومَ یُفر المرء من اخیه و صاحبته و بنیه»^۱ ظاهر گردید.

تا مدت یک سال متجاوز کشیده، از تفضلات ارحم الراحمین بلیه مسطوره رفع گردید، اما قحط و غلا پدید آمد. و مردم را قوت لایموت جز گیاهان صحراها نبود. در زمستان سرما شدت کرده، در شهر رشت برف به قدر سه زرع آمد.

از چهارپایان قلیلی ماند، اکثری هلاک شدند. بحول الله تعالی و منه و جوده، سالی که نکوست، از بهارش پیداست. در بهار سنه تسع و اربعین مأتین بعد الالف [۱۲۴۹ق] در همه عالم بهار خوش گذشته و غلات از زمین بدون نقص و عیب ظاهر شده و برنج که یک روز ده تومان، بلکه دوازده تومان به دست نمی‌آمد، به مبلغ سه تومان رسیده و مردمی که از بلایای سابقه به محنت‌های گوناگون گرفتار بودند و از زندگی خود مأیوس و منتظر مرگ که در سنوات... برای خلق روزگار برقرار شد، امیدی از حیات یافته، تا زمانی که پادشاه جم‌جاه از دارالخلافه طهران، اراده فارس و کرمان نموده، به دارالسلطنه اصفهان ودیعه حیات را وداع نمود، بعضی از شاهزادگان که در رکاب همایون شرف افتخار داشتند، حسب التمنای امراء نامدار و سرکردگان عساکر از اکابر و اصاغر جسد مغفور سلطان مبرود [مزبور] را با کمال احترام نقل به محروسه قم، در مکانی که خود اوقاتی در حفر و تعمیر آن صرف کرده دو سال قبل به انجام رسانیده بود، مدفون ساخته غازیان سواره و پیاده دارالملک مازندران که از غیرت و مردانگی احتشام عراقی را که بعد از وقوع حادثه بنا را به فرار که از ده دست غارت به ضعفاء اردوی شاهی و غیر دراز کرده بودند، به تمامی از اردوها بیرون

۱. سوره عَبَس، آیه ۳۴ و ۳۶.

کرده، طی منازل و مداخل با کوبه سلطانی وارد قم شدند. بعد از انجام امورات مفروضه به همان منوال اسباب سلطنت را بدون زیاده و نقصان، به دارالخلافه طهران رسانیده، هریک به اوطان خود رو نهادند. هر یک از شاهزادگان را هوای سلطنت در سر یکی خزانه عامره را متصرف بود؛ علت تامه شاهی دانسته، تاج بر سر و سکه بر زر زده، آنچه به چندین عقل و شعور در خزانه جمع شده بود، به مردم دور و نزدیک ایثار نموده، لشکری آراسته، به سرداری برادری که اعتمادی بر او داشت از مقر سلطنت روانه ساخته، بعد از دو روز معلوم نشد این همه سپاه از کجا آمدند و به کجا رفتند؟!

یکی دارالملک طبرستان را که محل ترقیات این طایفه جلیل‌القدر و الشان بود، باعث امیدواری خود دانسته، چنان تصور نمودند کسی را طاق مقاومت عساکر به صرف مآثر که در مزبوره است، نخواهد بود و بدون لیت و لعل پادشاهی است مستقبل و در سکان... مستقر، بعد از دو روزی احدی از اعالی و ادانی در خدمت حاضر نشده، بعد از تفحص معلوم گردید که هر یک خود را از کمال مأیوس، به درگاه پادشاه موید من عند الله رسانیده، به عتبه‌بوسی شده، سینه هر یک قرین افتخار به اندک زمانی فرمانروای مملکت و دیاری شده‌اند و برخی که از دلیری و مردی و تهور خود را مشهورتر از آفاق دانسته، تصور می‌کردند که شیر شزره فلک را خیال مخالفت او محال، و از بیم تیغ جان ستانش بهرام خون آشام در زوایای گمنامی خزیده، اظهار حیاتی ذی نفسی نخواهد بود، و خلق عالم چشم داشت استقرارشان در مسند عزت و سلطنت می‌باشند. به اندک زمانی آنچه مردم داشتند، بیچاره خود نداشت. زهی تصور بیهوده و خیال محال؟! تفصیل این اجمال را موجب تطویل دانسته، کمیت این خوش قلم را در میدان وسیع این حکایات بدیع جولانی ضرور بود، ولی خوفاً لاطناب، عنان عزیمت از آن کیفیت... منصرف ساخته، به حقایق حال پادشاه کامکار و جوان بخت تاجدار پرداخته، معروض می‌دارد که بعد از مصالحه حضرت نایب السلطنه با طائفه روسیه آتش نزاع در طرف مغرب منطفی گردید، چنان نائره جدال در سمت مغرب اشتعال یافت که مافوق آن متصور نبود!

مفضل این مجمل آنکه خوانین خراسان و امراء آن حدود و سامان در یک قلعه اسباب سرکشی مهیا کرده، در اطراف و اکناف قاطعان طریق آماده و مستور ساخته فرستادند و اموال بی‌غایت و اسباب بی‌نهایت از مترددین آن صفحات غارت کردند و چندین هزار نفس اسیر ساخته، از مسامحه سلطان مغفور باد غرور در کاخ دماغ آن جماعت پر شر و شور جا کرده، پا از گلیم خود زیاد دراز کرده بودند، نایب السلطنه استدعای رخصت گوشمال آن طائفه ضال از پدر نمود و با سه پسر خود عازم خراسان گردید؛ چنان گوشمالی ایشان داد که اثری از هیج یک از سرکشان نمانده، تمامی اسیران از قید بندگی خلاص ساخته، مراجعت نمود. در بین راه داعی حق را لبیک اجابت گفته، پسر و الامقام خود را که فی الحقیقه انتقام مظلومان را از آن خاکساران او کشیده و در معارک داد مردی و شجاعت داده بود، وصی خود ساخته، روانه طهران نمود. از استماع این حکایت، جمیع برادرانش را هوای ولیعهدی در سر بود، ولی چون سلطان عاقل کامل، به زیور کیاست و فراست آراسته بود، کسی را که قابل این منصب بلند و مرتبه ارجمند دانست و از همه پسرها گذشته قره باصره تاجداری و غره ناصیه شهریاری محمد میرزا ولیعهد خویش ساخته و منصب پدر

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری

بزرگوارش را به او واگذار کرده روانه آذربایجان نموده، بعد از چند یومی، از آن گوشه خبر واقعه سلطان مغفور رسیده، عزم جهانگیری را در خاطر شریف خرم کرده، از تبریز بلا تأمل بیرون آمده، با آنکه اسباب سفر و تجملات آماده نبود و بعد از سفر خراسان چندان فرصتی نیافته بودند که به نظم امورات پردازند، بالجمله منزل به منزل و روز به روز، به شوکت و مکنّت و جلال و عظمت و دولت و اقبال در تزاید بود. زمانی که وارد دارالخلافه طهران می‌گردد؛ تمامی امرای ایران و شاهزادگان جبهه خاکساری و مذلت بر زمین نهاده که برای هیچ پادشاهی اسباب به این فراوانی و کثرت سمت وصول نیافته بود «ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء» در ثلث آخر سنه خمسین و مائین بعد الالف تاج شهریاری بر سر و در تخت بلند پایه سلطنت متمکن و برقرار شده، به اندک زمانی از حادثه اصفهان با شدت برف و سرمای زمستان از آذربایجان حرکت و به دارالخلافه طهران فرموده، خلق ایران که از این غائله پریشان حال بودند در مهد امن و امان آسوده، به دعای دوام دولت پادشاه جوان بخت اشتغال ورزیده، از عدالت آن سلطان عادل به امیدواری تمام زندگانی از سر گرفته، سجدات شکر حضرت سبحانی از این نعمت کبری و عطیه عظمی به جا آورده و مستدعی دوام دولت صغیر و کبیر و برنا و پیر از حضرت باری تعالی جلّ و شانه می‌باشند. یارب این دعای کافه برابا به هدف استجابت مقرون باد.

[یاداشتی درذیل نسخه]

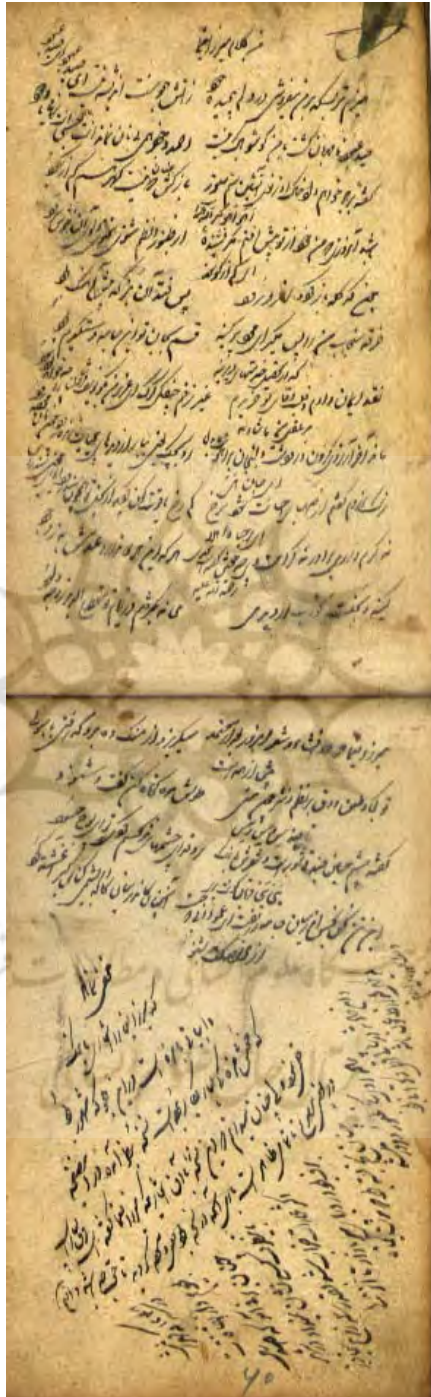
در سنه ۱۳۴۸ که به شهر رشت بودیم و از اتفاقات چنان برفی آمد که صد سال به این طرف کسی نشان نمی‌داد. در شهر اکثر عمارات خراب شد، به قدر سه زرع متجاوز برف بود. در دریای پیربازار تا انزلی، چنان یخ بسته بود که مدت یک‌ماه پیاده روی یخ عبور و مرور می‌شد و این حادثه در سال قحطی و گرانی بود که یک سال بعد، طاعون باشد. و ذالک تقدیر العزیز العلیم.

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



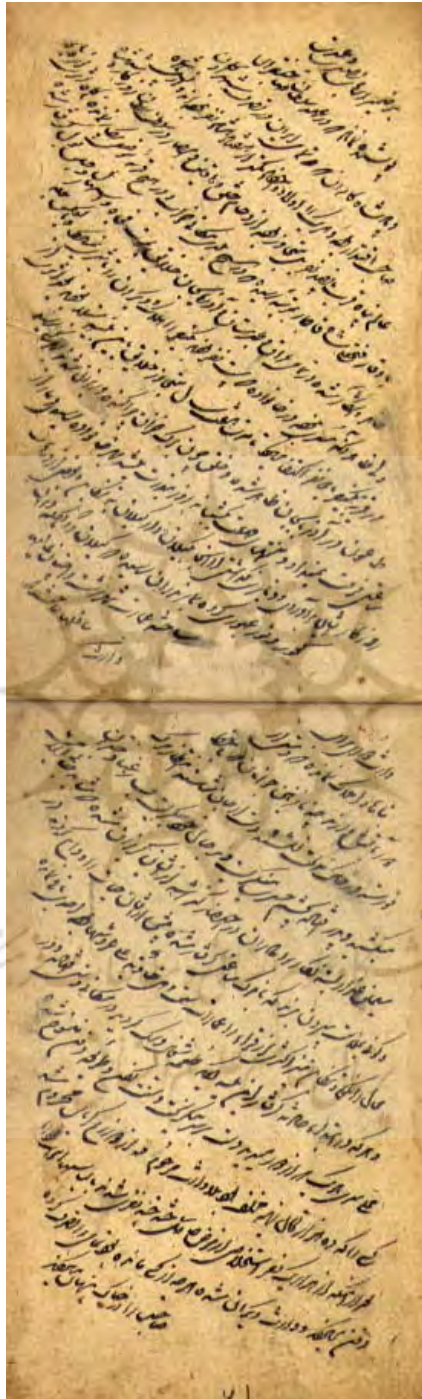
پیام بهارستان / ۲۰، ۴، س، ۴، ش، ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



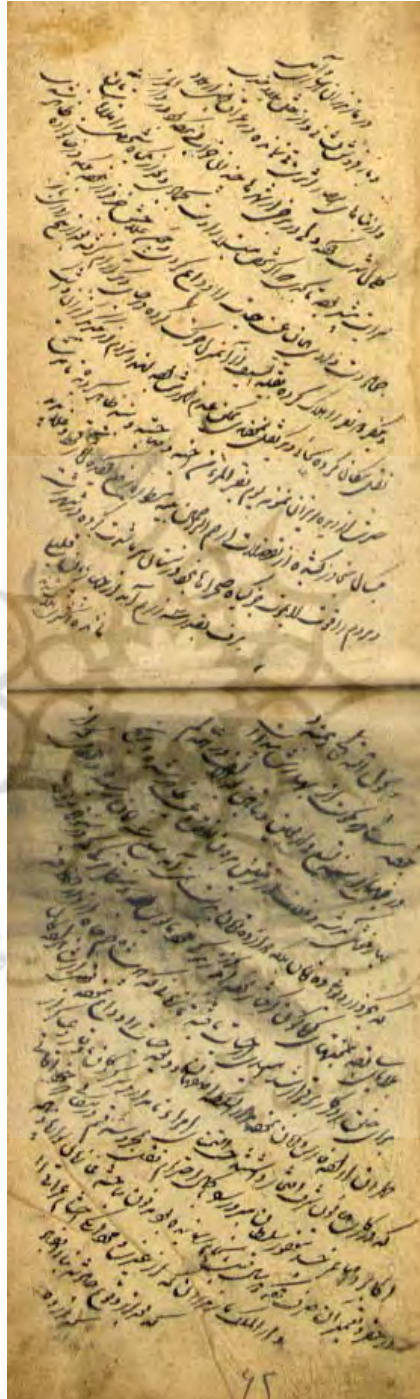
پیام بهارستان / ۴، س، ۴، ش، ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



پیام بهارستان / ۳، ۴، ۵، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



پیام بهارستان / ۳، ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

۱۷۶۳

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



پیام بهارستان / ۳۰، ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



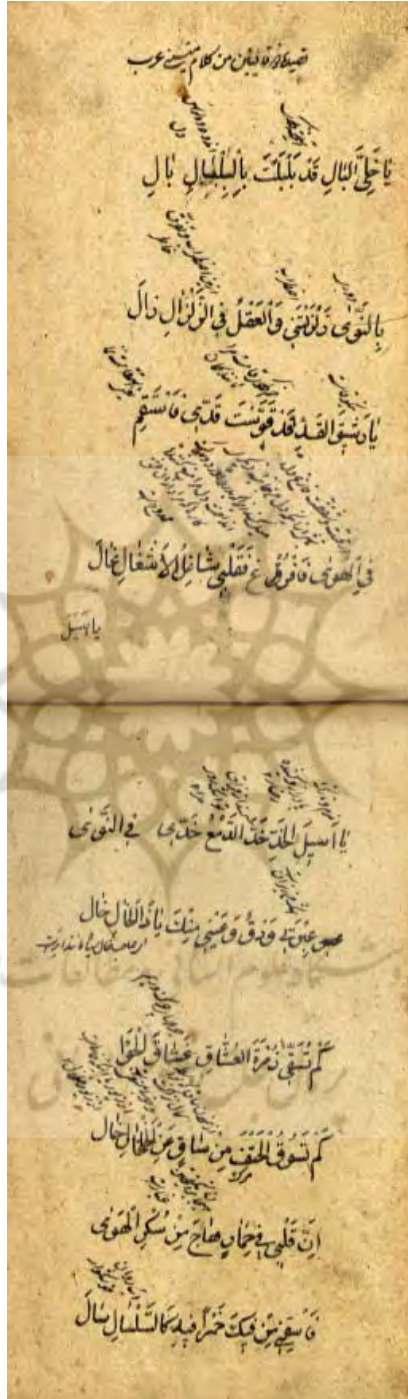
پیام بهارستان / ۴، س ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



پیام بهارستان / ۲۵، س ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



پیام بهارستان / ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ / زمستان ۱۳۹۰

برگی از تاریخ قاجار (طاعون سال ۱۲۴۷ در مازندران و گیلان) / علی اکبر صفری



پیام بهارستان / ۲۰، ۴، ش ۱۴ / زمستان ۱۳۹۰

